

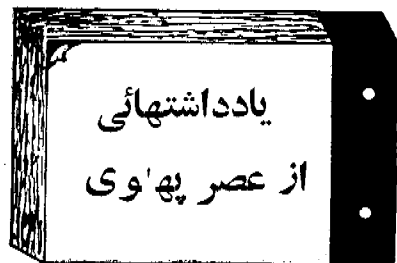


علی اصغر حکمت

استاد ممتاز دانشگاه

عصر روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ ش
که به سبب اندک ترشح باران رحمت در روز
قبل هوا در کمال طراوت بود و لطافت بهشتی
داشت مجلس مجلل و باشکوهی در طالار موزه
سلطنتی در قصر گلستان برپا شد و با حضور
چندصد تن از جوجه طبقات و صاحبان مقامات
اجتماعی از علماء و اعیان و تجار و وزرا و
صاحبان مناصب کشوری و لشکری مراسم
تاجگذاری شاهنشاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر
انجام گرفت و شخص شخیص ایشان در حالی
که چند نفر از امراء و افسران ارشد ارتش
شاهنشاهی که هر یک یکی از علائم و ائانه سلطنت
را از اسلحه و عصاهای مرصع در دست داشتند
به آن انجمن ورود فرمودند و بر روی تخت
تاریخی «طاوس» قرار گرفتند و تاج شاهنشاهی
ایران را (که همیشه مقدس باد) به مشیت خداوند
متعال بر تارک مبارک ایشان نصب فرمود.

در موقع تقدیم تاج حادثه بسیار دقیق
و پر معنی بوقوع پیوست که شاید از غالب نظرها
مخفی ماند. نویسنده این سطور که خود در
عداد صاحب منصبان وزارت معارف در آن مجلس
عظیم حاضر و ناظر بودم و به رأی العین مشاهده
کردم: در طرف راست تخت جمعی از
فحول علما و روحانی و پیشوایان دینی طراز
اول قرار گرفته بودند. هنگامیکه تاج را در



روحانیون

مجله وحید (خاطرات)

سینی مکمل به جواهر بطرف ایشان بردند آن تاج را (که اکنون در مجموعه جواهرات سلطنتی موجود است) یکی از بزرگان روحانی و شیخ طائفه مرحوم حاجی میرزا یحیی امام جمعه خوئی رحمه الله علیه که جزو علماء پنج گانه طراز اول سابقاً از طرف مراجع تقلید برای نظارت در وضع قوانین انتخاب شده و به بهران آمده بودند درحالی که عموم حضار در سکوتی مملو از ادب و احترام برپا خاسته بودند آن تاج مبارک را گرفته و می خواست که خود بر تارک شاهنشاه نصب نماید ولی شاهنشاه باو مجال نداده و آن علامت مقدس سلطنتی را از ایشان گرفته و با دست مبارک خویش بر سر گذاشتند ظاهراً مرحوم امام می خواست جلال قدر و عظمت مقام روحانیون را با این حرکت ظاهر سازد ولی شاه با عمل خویش نشان دادند که دروصول به آن مقام رفیع به هیچ فرد یا طبقه مرهون نیستند بلکه آن مرتبت ارجمند را تنها از برکت سعی و عمل و اعتماد بر نفس بدست آورده اند که « لیس لانسان الا ماسمی » این عمل کوچک در ضمن نشان دهنده يك امر اجتماعی بسیار دقیق بود که گویا می گفت « در همان لحظه ما بین سلطنت مادی جسمانی با عالم معنوی روحانی يك گونه فرقی وجود دارد »



دو نیروی روحانی و جسمانی

در جامعه بشری از روزی که انسان از مرحله توحش و غارنشینی ارتقاء یافته جنبه مدنیت یعنی سکونت در روستا یا شهرنشینی حاصل نمود تا آنجا که تاریخ نشان میدهد در جمعیت های انسانی دو نیروی عظیم در برابر یکدیگر عرض وجود کرده اند اول سلطنت زمینی جسمانی که مظهر آن امر او پادشاهان بودند و دیگر سلطنت آسمانی روحانی که نمایندگان آن کاهنان و موبدان و کشیشان نصاری و احبار یهود و ائمه و مشایخ اسلامند در تمام تمدنهای قدیم و جدید در مصر و بابل و چین و هند و اروپا و همه جا و همه وقت خسروان ایران و قراغنه مصر و ملوک آشور و بابل و خاقانهای چین و راجه های هند و قیصرهای روم و امپراطورهای اروپا همیشه در برابرشان مؤبدان و مغان زردشتی و کاهنان مصر و ساحران بابل و غیب گویان یونان و کشیشها و اسقفهای نصاری، برهمنان هند و بونزهای چین تا برسد به علماء روحانی اسلام در هر زمان و در هر عصر تاریخ وجود داشته اند در حدیث نبوی آمده است : « علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. »

این دو نیروی جسمانی و روحانی یعنی ملوک ظاهر و باطن در طول مدت چند هزار سال که از عصر تمدن بشری میگذرد توأمان هویت جداگانه و استقلال مخصوص و مداوم داشته و یکی بر قلوب و افکار و دیگری بر ابدان و اجساد حکومت می کرد از طرف دیگر نیروی جسمانی پادشاهی را عضیه « من جانب الهی » میدانسته و لقب ظل الهی می گرفته ولی

قوت نیروی روحانی امامت قوم و پیشوائی امت را بماموریت از طرف خدا و انبیاء عظام بر عهده داشته‌اند. این هر دو با یکدیگر در مبارزه بودند گاهی ملوک و پادشاهی غلبه سیاسی یافته ووقتی پیشوایان دینی قوت و قدرت را در دست می‌گرفتند البته حصول این قدرت وابسته به شخصیت یعنی ترکیب عقل و شجاعت افراد بوده است.

بهترین نمونه مثال این مبارزه در تاریخ همانا تنازعی است که ما بین امپراطوران مسیحی و زعماء دین مسیح در گرفت و از زمانیکه شارلمان «امپراطوری مقدس» را تأسیس کرد تا امروز ما بین پاپها و اسقفها با امپراطورها و پادشاهان اروپا این کشمکش بر قرار است چنانکه تاریخ می‌گوید در طول قرون وسطی پیشرفت و غلبه با پاپهای کاتولیک و پیشوایان پرستان و ارتودکس بود و بجایی رسید که وقتی پاپ وهیلدبراند ملقب به گریگوری هفتم امپراطور عظیم‌الشأن با قدرت معاصر خود هانری سوم امپراطور آلمان را تکفیر نمود و از کلیسا اخراج کرد امپراطور بناچار در وسط زمستان کوه‌های پر برف آلپ را طی کرد به عجله به فلورانس مقرر پاپ شافت و در ماه ژانویه سال ۱۰۷۷ میلادی در حالی که زمین انباشته از برف و یخ بود بدر قصر پاپ رفت و با پای برهنه مدت سه روز در آنجا ایستاد تا آنکه پاپ گناه او را ببخشد و توبه وی را قبول نماید این داستان به تفصیل در تاریخ مسیحیت مذکور است و نمونه سلطنت بر روحانیت همان داستان بناپارت امپراطور فرانسه با پاپ معاصر خود اوست.

بعد از انقلاب فرانسه ۱۷۹۳ میلادی قدرت عظمت و پیشوایان کاتولیک و پرستان رو بضعف گذاشت تا آنجا که قوانین اساسی بسیاری از ملل در تحت ماده صریحی کلیسا را از دولت جدا کرد و مسئله تفکیک قوای دولتی از قوه دینی *La separation de L'Eglise et de L'Etat* برسمیت شناخته شد.

* * *

سلطنت اسلام

در طول تاریخ جهان یک دوره چهل ساله دیده می‌شود که در آن دوره هر دو نیرو و اختیار نفس واحد قرار گرفته و پیشوایان بشر پادشاه صورت و معنی هر دو بوده‌اند و آن دوره تنها عصر منحصر بفرد است که در طلوع اسلام یعنی از زمان هجرت پیغمبر بمدینه طیبه ۶۲۲ م تا ۶۶۱ بوقوع پیوسته در این مدت در شهر کوچک دور افتاده جهان یعنی « یشرب » در ظل وجود مبارک محمد خاتم‌الانبیا (ص) تمدنی پایه‌گذاری شد که در تمام ممالک آسیای غربی و آفریقای شمالی و اروپای جنوبی بنام تمدن اسلام تحت لوای پیغمبر اسلام و خلفای راشدین باوج عظمت رسید این دوره با شهادت امیر المؤمنین علیه السلام پایان یافت

مجله وحید (خاطرات)

پس از آنکه نوبت بخلفاء اموی و عباسی رسید آنها با اینکه خود را جانشین پیغمبر معرفی می‌کردند براریکه سلطنت جسمانی نشسته و تاج را در زیر عمامه پنهان کردند . باز تجزیه و تفکیک دو نیروی جسمانی و روحانی از نو آغاز شد و در برابر آن خلفا که شاهانی مطلق العنان بودند فوراً قوه روحانی در تمدن اسلام عرض وجود کرد . نخست در شیعه (خاصه) در پیکر ائمه معصومین اثنی عشر که بحق وراثت و اولویت جانشین پیغمبر بودند پیشوای روحانی مسلمانان شدند در همان وقت هم ائمه اربعه (قرن دوم هجری) در ملت سنی عامه ابو حنیفه و شافعی و ابن حنبل و ابن مالک در سراسر ممالک اسلام مکاتب رسمی روحانی را تأسیس کردند که تا امروز برقرار است.

در ایران که مذهب شیعه و پیروان حضرت علی (ع) و جعفر بن محمد الصادق علی بن موسی الرضا تا امام غائب از اقلیت اهالی شروع شده و با کثرت تامه (عصر صفوی) منتهی شد همواره سلسله‌های پادشاهان ترک و ایرانی قدرت سلطنت را بنمایندگی خلیفه بغداد در دست داشتند و همواره در شهرهای بزرگ موقع نماز جمعه امام جمعه‌ها و خطبا خطبه بنام آن پادشاهان می‌خواندند .

این منازعه همچنان برقرار بود تا نوبت به شاه عباس صفوی رسید علاوه بر آنکه صفویه نسب خود را به حضرت (ع) میرسانیدند و با علماء شیعه به عزت و حرمت رفتار میکردند ولی قدرت او بحدی بود که حتی اعلم علماء زمان مانند شیخ بهایی و میرداماد و غیره او را ظل الله و خلیفه روی زمین می‌خواندند .

بعد از او قوه سلطنت رو به ضعف نهاد و درجات انحطاط را پیمود تا آنکه عاقبت شاه سلطان حسین خود را در عداد یکی از طلاب علوم دینی قرار داده و بداشتن حجره مخصوص در مدرسه چهارباغ اصفهان افتخار می‌کرد بالاخره عاقبت سلطنت جسمانی صفویه به انقلاب تاریخی و بسقوط و انقراض سلطنت آن خاندان منتهی شد .

در زمان قاجاریه فتحعلی شاه با مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی مجتهد اعلم معاصر بود و ناصرالدین شاه با علمائی مانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری و میرزا محمد حسن شیرازی رحمهم الله هم عصر بود در پایتخت خود که آنرا دارالخلافت لقب داده بود مرحوم حاج ملاعلی کنی و مرحوم میرزا حسن آشتیانی کمال نفوذ را داشتند .

البته علماء عامه اطاعت از سلطان وقت را به حکم «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» واجب می‌دانسته ولی علماء خاصه اولی الامر را بعد از امام غائب (ع) نسبت بنایبان آن حضرت میدهند و بر خلاف حقانیت سلاطین ظالم جابر می‌باشند ولی همیشه در طول مدت ۱۲ قرن تاریخ اسلام علماء اعلام شیعه هر وقت که با سلطان قاهر و قادی معاصر می‌شدند طریقه حلم و صبر و مساهله و مامشات را پیش می‌گرفتند و می‌گفتند : «وارضهما

گنت فی ارضهم ودارهم ما کنت فی دارهم، واستدلال می کردند باین آیه که در قرآن کریم آمده وقتی که خداوند موسی (ع) را بنیوت مبعوث و بر فرعون مأمور فرمود امر کرد که با او بنرمی و ملایمت رفتار کند: وَقَوْلَاهُ قَوْلًا لِّبِنَاءٍ لِّعَلَّهِ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى.

* * *

در اوائل قرن چهاردهم هجری (بیستم میلادی) مشروطیت در ایران عنوان شد و دوره شانزده ساله انقلاب یا هرج و مرج پیش آمد (از ۱۳۲۴ تا ۱۳۴۰ هق) در این دوره از یکطرف منورین تندرو یا باصطلاح آزادبخواهان و معتقدین تمدن جدید فرنگستان بساط حزب بازی را در کشور گسترده و همه آن احزاب تندرو درمراجمهای خود اصل تفکیک قوای روحانی را از سیاسی بصراحت درج کردند از طرف دیگر سه تن پیشوایان مسلم شیعیه و مراجع تقلید یعنی آخوند ملا کاظم خراسانی و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی میرزا حسین خلیل طهرانی (رحمه الله علیهم) صریحاً و علناً بحمایت از اصول مشروطیت بر خاسته و بوجوب آن فتوی دادند بالنتیجه در مجلس اول که مئم قانون اساسی تصویب شده پشتیبانی آنان با اطاعت از فتوای ایشان مذهب شیعه امامیه جمعری را مذهب رسمی ایران شناخته و سرانجام هر دو طرف بارژیم سلطنت مستبده جسمانی پیچیده شد.

نفوذ علماء روحانی آنقدر بود که در قانون اساسی ایجاد يك هیئت نظارت روحانی مرکب از پنج نفر علماء طراز اول برای تطبیق قوانین مصوبه مجلس با احکام شرع مطاع پیش بینی شد گرچه این سنای روحانی هرگز تشکیل نشد ولی دولت رامکلف می کرد که قوانین حقوقی و جزائی خود را با احکام شریعت منطبق نماید و همچنین دو وزارتخانه عدلیه و معارف و اوقاف در تحت نظارت فقها گذاشته شد و يك حاکم شرعیات در عدلیه و يك ناظر شرعیات در شورای عالی معارف پیش بینی گردید، این دو وزارتخانه جدید الاحداث از طلاب و فقهاء دینی تشکیل گردید و این دو وزارتخانه بطور درست جزو ابواب جمعی روحانیون قرار گرفت ولی از آن طرف آن گروه باصطلاح «آزادبخواهان» از این مداخله علمای شرع در کارهای سیاسی و اجتماعی ناراضی بودند و چنانکه گفته-م همه طبقه جوان تندرو تجزیه و تفکیک دو قوه را از یکدیگر طلب می نمودند.

* * *

در اول قرن چهاردهم شمسی کوکب دولت پهلوی در افق کشور ایران طالع گردید و شاهنشاه رضاشاه کبیر زمام امور را بکف با کنایت خود گرفت وی هم از بدوزمام داری سیاست مستقل خود را نسبت به طبقه روحانیون بر پایه حسن سلوک و احترام قرارداد و اجازه داد که در مرکز ولایات جماعتی از این طبقه از ادوار چهارم و پنجم گرفته تا بعد بوکالت ملت انتخاب شوند.

یکی از نمونه‌های برجسته این تمایل دعوتی بود که آن شاهنشاه در ذیل مکتوب خصوصی بمرحوم حاجی ملا محمد رضا آیت‌الله کرمانی نگاشته و حضور شخص او را در مجلس مؤسسان (۱۳۰۴) تقاضا نمودند. این شیخ بزرگوار که مرجع تقلید هزاران نفوس شیعه بود و در دوره استبداد قاجار مورد ضرب و شتم والی کرمان قرار گرفته بود در زهد و تقوی و گوشه نشینی و انزوا معروف و بهیچوجه به عمال دولتی سروکاری نداشت ولی تقاضای شاه را پذیرفته در آن مجلس تاریخی که در تکیه دولت تشکیل شد حضور یافت و مدتی مهمان شخص



رضا شاه کبیر

ایشان بود. آقای رضا علی خان دیوان بیگی معاون وقت ایالت کرمان شاهد ماجرا بلکه عامل مخصوص در ایجاد روابط بین شاهنشاه و آن عالم ربانی بودند ولی در عین حال هم از آغاز شروع بکار اداره مملکت اصلاحات تازه و نوین را که مقتضی زمان بود و وجه همت خود قرار دادند و از این رو در بعضی موارد با افکار محافظه کار بعضی از مجتهدین مواجه شد و از ناحیه آنها مقاومتی با اصلاحات منظور نظر شاهنشاه مشاهده گردید بناچار در دوره بیست ساله مملکت مداری در چند بر خورد شدید با این طبقه درگیر گشت که همه آنها را گاهی بحسن تدبیر و ملامت گاهی به جبر و عنف حل کرد و در انجام مقصود و مرام اصلاحات خود موفق گشتند.

اول - مسئله اوقاف

در سال ۱۳۱۲ قبل از اینکه این جانب متصدی وزارت معارف بشوم از طرف تیمور تاش وزیر دربار، وزارت معارف طرحی تهیه کرد و تصرف و مداخله قطعی دولت را در موقوفات مجهول التولیه و مجهول المصروف و موقوفات بریه مطلق پیش بینی نمود. این طرح در لایحه دولت در برنامه مجلس قرار گرفت تا آنکه در شهریور همان سال این بنده نویسنده به سمت کفیل وزارت معارف برگزیده و منصوب شدم در همان جلسات اولیه شرفیابی خود به یاد دارم که بمن گفتند لایحه ای بمنظور تصرف اوقاف بوسیله دولت بمجلس پیشنهاد شده که مصلحت وقت نیست. شما با مشورت نمایندگان لایحه را استرداد کنید و با کمال آزادی و هر چه مصلحت مملکت است انجام دهید. این جانب هم امر ایشان را انجام دادم و لایحه را مسترد داشته و

لایحه جدید که باعث عدال مقرون و با موازین شرع تطبیق مینمود با شورکیمسیون معارف مجلس تهیه و در مجلس در اوائل سال ۱۳۱۳ تصویب شد که هنوز هم بعضی از مواد او بقوت خود باقی است این امر در اذهان مردم مسلمان بالاخص طبقه روحانیون حسن اثر بسیار نمود و موجبات رضایت عموم را فراهم ساخت .

دوم - قانون نظام وظیفه

در اوانی که ایشان سمت ریاست وزرا حکومت را در دست داشتند در تحت نظرایشان لایحه قانون نظام اجباری که بعد از آن به نظام وظیفه ، نامبردار شد ، وزارت جنگ تهیه و در مجلس پنجم تقدیم مجلس شد این پیشنهاد بسیار مرفقی که امنیت و آتیه مملکت را تأمین می نمود با مذاق بعضی از روحانیون موافق نیفتاد در مجلس فراکسیونوی وجود داشت که در تحت لیدری و رهبری مرحوم سید حسن مدرس اصفهانی اقلیت مجلس را بوجود آورده و با تمام لوایح دولت مخالفت می کردند و مرحوم مدرس طبعاً دلائلی در رد آن اقامه می نمود ولی ایشان با کمال نرمی و ملایمت با آنان سلوک فرموده و با حسن تدبیر کار را بجائی رسانیدند که آن مرحوم شخصا خود را طرفدار آن قانون اعلام کرد و آن لایحه با اتفاق آراء از مجلس گذشته مورد عمل قرار گرفت که هنوز همان اصول بقوت خود باقی است .

سرهنگ س ... رئیس تأمینات وقت برای من حکایت کرد در همان اوقات زمانیکه مخالفت مدرس و همراهان او شدت گرفت شب یازدهم اردیبهشت ۱۳۰۴ هنگام غروب بمن اطلاع فوری دادند که حضرت اشرف (سردار سپه رئیس الوزراء) بطور نا شناس در یک درشکه کرایه سوار شده به طرف خیابان چراغ برق حرکت کردند . من به حکم وظیفه فوراً بر خاسته با اتومبیل بسرعت درشکه ایشانرا تعقیب کردم در نزدیکی پامنار بایشان رسیدم و درشکه ایشانرا همچنین در نظر داشتم در حوالی سرچشمه و سر تخت در یکی از کوچهها متوقف شد ایشان پیاده شده مستقیماً به خانه مرحوم مدرس رفتند . من هم از پی ایشان به آنجا رفتم در خانه مدرس احدی نبود مثل اینکه بموجب قرار داد قبلی خانه را خلوت کرده بودند ایشان به اطاق مدرس وارد شده من هم در اطاق مجاور صحبت های ایشان را می شنیدم مذاکرات ایشان چندان طول نکشید خلاصه ایشان فرمودند :

« آقای مدرس با اینکه شما مملکت ترکیه را دیده اید و در عراق بوده اید می دانید که این قانون را تر کها مدت ها است که برای اتباع خود وضع کرده اند تا قشون خود را از صورت سرباز داوطلب یا « بنچه بندی » بیرون آورند و صورت ملی عمومی به آن داده اند ما همچنان می خواهیم قشون خود را بصورت متحدالشکل در مملکت ملی نمایم چرا مخالفت می کنید ، مدرس یک سلسله صحبت هایی کرد که حاصل آن بالاخره این بود « من خودم وجدانا و شرعاً موافق هستم ولی ایرادی که دارم این است که شما میخواهید این لایحه را

بکمک و دستیاری متجددین و دموکراتها و دیگر دستجات بگذرانید چرا از خود من نمی‌خواهید تا برای شما سهولت بگذرانم، بالاخره رئیس‌الوزرا وعده دادند که از این پس با توجه به نظرهای مدرس و با رضایت طبقه روحانیون در کلیه امور با آنها مشورت کنند. بعد از این فول و قرار ایشان با همان درشکه بمنزل خود مراجعت کردند.

فرداروز دوازدهم اردیبهشت ۱۳۰۴ مجلس علنی رسماً تشکیل شد و مدرس اجازه نطق خواسته و در طی کلام بشیوه خود که استدلال عقلی آمیخته به طنز بود ثابت کرد که «جهاد» یکی از فروع دین اسلام است و برای همه مسلمانان واجب است و برای تنظیم و انضباط آن با این قانون پیشنهادی بلاشرط موافق هستم و بدون هیچ تغییر به آن رأی می‌دهم. فراکسیون اقلیت هم چون با کمال تعجب سخنان لیدر خود را شنیدند همه موافقت کردند و آن قانون در همان جلسه به تصویب نهائی رسید که به موجب آن قانون افراد جوانان کشور در سن ۲۱ سالگی مکلف به خدمت پرافتخار سربازی شدند و اینک آن قانون مبارک که برای تربیت نسل جوان کشور بزرگترین عامل محرک است باقی و مجزاست.

سوم - حادثه قم

در روز اول فروردین ۱۳۰۷ حادثه‌ای در قم بوقوع پیوست که ضربه سختی به اساس بعضی عقاید خرافی یا محافظه کار وارد آورد. میتوان گفت که اگر قدرت اراده شاه از یک طرف و دور اندیشی و بردباری علماء دانشمند از طرف دیگر نبود ممکن بود عوام غوغائی برپا کنند. در شب عید نوروز بعضی از افراد بانوان حرم خانه شاهی بقصد تیمن و تبرک در موقع سال تحویل به آستانه معصومه قم (ع) مشرف شده بودند.

یکی از وعاظ که جاهلی عالم نما بود حضور ایشان را در غرفه مخصوص در آینه مقابل منعکس یافت و بر آشفته به آن خانمهای محترم بمنوان اینکه ایشان بسی حجاب آمده‌اند تعرض کرده و با حضور زوار زیادی که بمناسبت عید در آن بقعه شرفیه جمع شده بودند سوء ادب کرد و جمعیت را تحریک نمود البته خانمها اقامت را منسحب ندیده بتهران مراجعت کردند. در این جا بود که اراده شاهنشاه تحمل این بی ادبی را ننمود و لازم دانست که آن آخوند و جمعی از خدمه را که با او هم آهنگ شده بودند تنبیهی بسزا فرمایند پس بفوریت با فوجی نظامی ساخلو طهران مجهز باسلحه کامل حرکت کردند نظامیان را در منظریه مستقر داشته و خودشان شخصاً با عده‌ای از گارد شخصی بقم رفته و مستقیماً در آستانه پیاده شده و بی درنگ آن خدمه را مورد تأدیب و تنبیه قرار دادند و جمعیت غوغاگر را متفرق ساختند.

چندی بعد در جلسه هیأت وزرا بتفصیل این واقعه را بیان فرمودند این بنده نیز در آن جلسه حاضر بودم فرمودند که این جماعت رباکار و خدمه جاهل بقدری سست و بی

پایه بودند که همه همیشه مرا دیدند و دانستند شلاق درگزار است فرار برقرار اختیار کردند. در میان جمعی که گرومتاز تازیانه شده بودند یکی اتصالاً فریادمی کرد من خادم نیستم جزو آخوندها نبوده‌ام من قاتلم و در اینجا بست نشسته‌ام مرا از حرف او خنده گرفت پس آنها را معاف کرده بطهران بازگشتم و از آن پس رسم بست نشینی موقوف شد .

* * *

بست نشینی یا تحصن

رسم بست نشینی یعنی پناه بردن بمکانی مقدس یا شخصی محترم در ایران قدیم معمول نبوده است و این از عادات معمول بادیه نشینان اعراب بدوی بوده که بایران سرایت کرده. در نزد اعراب مرسوم بوده است که شیخ هر قبیله در جوار خود خیمه مخصوصی داشته است که اگر کسی از بیم جان به آنها پناه می‌برده در جوار ایشان مأمن می‌شد و در آن خیمه جای می‌گرفته است و او را «جار» بمعنی پناهنده می‌گفتند و بحمايت او برمیخواستند و آن را يك امتیاز و علامت شرافت برای قبیله خود می‌دانسته‌اند تا بحدی که جان و مال قبیله خود را در خطر می‌انداخته‌اند و جنگها و محاربات زیاد نیز باین جهت در عربستان واقع می‌شد و گویا هنوز هم این عادت در طوائف عرب صحرا نشین معمول است شاعر عرب (سموئیل بن عادیا) بهمین معنی افنخار کرده و گفته است و ما ضرنا ناقلیل و جارنا - عزیز و جار الاکثرین ذلیل .

و شاعر دیگر (زهیر بن ابی سلمی) مفاخره گفته است :

و جار صار معتمدا علیکم - ایاخافه المخافه و الرجاء

بعد از طلوع آئین محمدی خداوند در قرآن کریم خانه کعبه را محل امن وامان قرارداد و فرمود «ان اول بیت وضع للناس الذی بمکه ... و من دحاه کان آمنا» (آل عمران ۹۷) این امر صریح که در سر آغاز عصر اسلام با احترام آن خانه مقدس از مصدر جلال صادر گشت در طول مدت چهارده قرن در نزد مسلمانان محترم و مرعی است . ولی این عمل در در آن مدت در جامعه ایران تحول و توسعه خاصی حاصل کرد. اماکن مقدسه اول همه مسجد پیغمبر (ص) در مدینه طیبه نیز مورد تقدیس و احترام قرار گرفت سپس دائره آن وسعت گرفته معابر متبرکه که ائمه اطهار نیز مورد احترام و تقدیس قرار گرفت و رعایت ایمنی جان پناهندگان به آن اماکن را واجب شمردند بعدها اندک اندک این رسم توسعه یافت و تمام مقابر مقدسه حتی امامزاده‌های مجهول در تاریخ در نزد روستا نشینان محل بست و پناه شد و شهرهای بزرگ که محل قبور مقدسه امامزاده‌ها بود حریم خاصی داشت و هم چنین حوالی مساجد و جوامع بزرگ محل بست و تحصن شد و همه جا در اطراف آن اماکن زنجیری نصب می‌کردند که هر که بواسطه ارتکاب جرمی یا بعلمت شرکتی و طغیان سیاسی مورد تعقیب بود

بسوی آن اماکن فرار کرده و بمحض اینکه به آن زنجیر می‌رسید بست می‌نشست و درآمان بود. باز هم دامنه این بست نشینی توسعه بیشتری حاصل کرد و عمارت بیرونی خانه علما و پیشوایان روحانی که نفوذ کلمه و احترام داشتند محل بست نشینی شد و خطا کارانی مانند سارق و قاتل و جانی که در تحت تعقیب بودند یا هر طاعنی یاغی که در مخالفت حکومت وقت مغلوب میشد و جانش در معرض خطر می‌افتاد همین که خود را به بست گاه می‌رسانید از عقوبت ایمن می‌نشست و بعد آن مقامات به اصلاح کار او مشغول و شفاعت می‌کردند و آزاد می‌شد. دامنه این تحصن به اصطبل‌ها و طویله‌های امرا و شاهزادگان خوانین و حتی به قنسولخانه‌ها و سفارت‌های بیگانه رسید. البته در این جریان در ممالکی که پایه آنها بر قوانین مدنی و جزائی محکمی قرار گرفته توسل به بست معنی نداشته و باید تکلیف‌مقصر را قضا و دادگاهها معین کنند و الا بست نشینی مستلزم آن بود که حق مظلومی ضایع شود و مقصری که بکشور و حکومت قانونی خیانت کرده در دادگاههای سیاسی محاکمه و مجازات نشود.

ولی باید گفت که در عین حال در رژیم استبدادی که ظلم و ستم رواج داشت عملاً این تحصن یک نوع معدل اجتماعی بود که دست تعدی زیر دستان را از بیچارگان مظلوم کوتاه و جبران می‌نمود ولی از طرف دیگر غالباً همین پناهندگی اسباب دخل بعضی خدمه و متولیان اماکن متبرکه و اعضاء در خانه بزرگان می‌شد که پناهندگان را سروکیشه می‌نمودند.

بدیهی است در رژیم حکومت قانونی البته بست معنی نداشت اما باز تاهمین اواخر این سنت معلوم بود تا اینکه حادثه قم به آن خاتمه داد.

چهارم - طلاب علوم دینی و قانون نظام وظیفه

چهارمین برخوردی که ما بین روحانیون با سیاست اعلیحضرت پهلوی روی داد در موقع اجرای قانون خدمت وظیفه بود چون آن قانون علما، حکام شرع و مدرسین و طلاب را با شرایط معین از این خدمت معاف شناخته بود از این رو هر آخوند بی سواد یا هر جوان ولگرد که می‌خواست با حیل و تزویز از تحمل خدمت سرپازی فرار کند در حال عمامه بسر گذاشته بعنوان «طلبه» یا «مدرس» به محاضر علمای روحانی پناهنده می‌شد. چون شاهنشاه بعد از تصویب قانون بدقت مراقب اجراء مواد آن بودند از این روی هیچ بهانه و عذر غیر موجهی از مشمولین پذیرفته نمی‌شد و در غالب حوزه‌های سرباز گیری اینگونه طلاب قلابی گرفتار تعقیب می‌شدند.

از این رهگذر بعضی از علما و ائمه جماعت که حوزه درسی داشتند ناراضی شدند و این ناراضی شدت یافت تا آنکه در تابستان ۱۳۰۶ ش مرحوم حاجی آقا نورالله

مجتهد مسلم که ریاست حوزه علمیه اصفهان را در مرکز امامت خود در مسجد شاه داشتند قیام نموده و از تمام علماء و مجتهدین و حجج اسلام در ولایات دعوت کرد که در آستانه مقدسه معصومه در قم تجمع نمایند. این دعوت را جماعتی قبول کرده و اجتماعی بوجود آوردند که البته ظاهر آن عنوان اصلاح قانون نظام وظیفه داشت ولی باطناً آن خود یک جنبش سیاسی بود و اثبات وجود و نفوذ کلمه و توسعه قدرت روحانیون را تأمین می کرد. در این مورد دقیق و نازک شاهنشاه با حسن سیاست و لطف تدبیر با متانت و غائله را خاتمه دادند. اقامت آقایان مدتسی دراز بطول انجامید تا عاقبت به کمک معنوی و حمایت دو سه تن از علماء عالیقدر که همه موقع شناس و مآل اندیش بودند در هنگام این غوغا سیاست شاهنشاه یاری کردند. و پس از آمدن و رفت ها و تبادل مذاکرات قرار بر این شد که مرحوم تیمور تاش وزیر دربار از جانب شاهنشاه به قم بیرون و آقایان را ملاقات کند و مطالب و تقاضای آنها را استماع کرده استرضای خاطر ایشان را بعمل آورد با تهیه و توطئه قبلی چند نفر با ظاهر اهل علم در این اجتماع داخل شده همین که وزیر دربار در آن مجلس حاضر شد و او امر شاه را در انجام مطالب ایشان ابلاغ نمود آن اشخاص فوراً بر پا خاسته بعضی مطالب سست و مبتذل را عنوان کردند از قبیل آنکه چرا در قهوه خانه ها و معاشر بلاد اسلام آواز گرامافون شنیده می شود؟ و چرا در بعضی اماکن نوشابه های الکلی بفروش میرسد... از این مطالب ضعیف عنوان نمودند که وزیر دربار در حال بر خاسته و بطور قطع اطمینان داد که از آن امور جلوگیری خواهد شد و از طرف دولت اقدام لازم بعمل خواهد آمد و بلافاصله بدون اینکه فرصت طول کلام و مباحثه داده شود و سخنان دیگر بمیان آید از حضار وداع کرده به تهران مراجعت نمود. بعد از این جلسه غائله خاتمه یافت البته در این بین واسطه ها بقم از تهران آمد و رفت کرده و زمینه را حاضر ساخته بودند و اجتماع متفرق شد و مرحوم حاجی آقا نورالله با احترام و تجلیل فراوان به تهران آمد و بعد از اندک زمانی به اصفهان رفت.

دو پیشوای عاقل و دور اندیش

از یمن اقبال و بخت همایون شاهنشاه در میان علمای عصر چند نفر بودند که به مرجعیت عامه و نفوذ کلمه در جامعه مسلمان مزبور به عقل و متانت هم آراسته بودند و از برکت علم و دانش از تمالیم عالیة اسلام کامل برخوردار می شدند و این علماء روحانی بزرگوار همواره در باطن با مقاصد اصلاح طلبانه شاهنشاه که مستلزم خیر عموم بود موافقت داشتند و نسبت بمردم عوام الناس، حزم و احتیاط رفتار می کردند. سرسلسله این جمع عالمی جلیل القدر و دانشمند بود که ریاست عام داشت و مرجع تقلید خاص و عام بود و او مرحوم آیه الله حاج شیخ عبد الکریم یزدی قدس سره است که پس از طی مراتب علمی و وصول بمرتبیه اجتهاد در سال ۱۳۴۰ قمری بقم آمده و در آنجا اقامت جست و حوزه علمیه قم را که

تا کنون باقی و محل تربیت علماء منقول و معقول می باشد تأسیس فرمود اکثر شیعیان ایران و شام و عراق و هندوستان احکام او را تقلید می کردند؛ لکن دامش از هر عیب و ریب منزّه



شیخ عبدالکریم یزدی

و با کمال متانت و در موقعیکه دو حادثهٔ قم اتفاق افتاد با ملامت رفتاری عاقلانه در پیش گرفت و همیشه اصحاب و پیروان خود را به صبر و سکون و احتراز از هر گونه فتنه و غوغا نصیحت می داد و در امور عرفی و سیاسی مداخله نمی کرد و در دربار شاهنشاه همیشه مورد احترام و توجه فراوان بود تا آنکه در سال ۱۳۵۵ هجری بر حمت ایزدی پیوست .

عالم دانشمند دیگر که در علوم نقلیه و عقلیه و فقه و اصول بحد کمال بود و در تهران مقام ریاست روحانی بسزا احراز کرده بود و زندگی را به زهد و تقوی و قناعت و استغناء از

امور مادی بسر می آورد مرحوم میرزا سید محمد بهبهانی است . این سید بزرگوار که

اعلم عقلا و اعقل علما عصر خود بود و والد ماجدش مرحوم سید عبدالله از بانیان اصول مشروطیت است که در راه آزادیخواهی و عدالت و مجاهده در راه حق در سال ۱۳۲۸ ه . ق با دست ناپاک « ترور » و شهید گردید . فرزند او مرحوم میرزا سید محمد مجتهد بهبهانی در طول مدت بیست ساله زمامداری شاهنشاه کبیر با او معاصر و چون در تهران بود موقعیت باریکی داشت که تنها اومی توانست با متانت و تدبیر و حسن عمل مورد احترام شاهنشاه قرار گیرد .



سید محمد بهبهانی

نویسنده بخوبی بخاطر دارم که در سال ۱۳۱۶ شمسی زمانی که بمبارکی مجلس عقد والا حضرتین شاهدخت شمس و شاهدخت اشرف دو خواهر والا گهر شاهنشاه آریا مهر در عمارت دربار منعقد بود برای اجرای صیغه نکاح از آقای بهبهانی دعوت شده بود و مرحوم دکتر مؤدب نفیسی از ایشان پذیرائی می کرد بعد از اختتام مراسم نکاح ایشان رفتند و اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر تشریف آوردند و از آقای بهبهانی به نیکی واحترام یاد کردند مرحوم بهبهانی در ۱۳۸۲ قمری در طهران وفات یافت .

باری این دو عالم ربانی همواره تخت سلطنت را که باعث قوام ملک و بقاء ملت است پشتیبانی فرموده و برانهمائی های عاقلانه حمایت می کردند .

پنجم - فتنه شیخ بهلول

پنجمین واقعه که تماس با عالم روحانیت داشت و بنده تا حدی در آن ناظر بودم واقعه تأسف آور غوغای بست نشینی در مسجد گوهرشاد در مشهد مقدس رضوی است که در تابستان سال ۱۳۱۴ ش بوقوع پیوست . اجمال تفصیل این واقعه چنان بود که در آن فصل که موقع زیارت است وزوار کثیر از طرف بلاد به آستان قدس رو آورده بودند مصادف با هنگامی بود که اعلیحضرت شاهنشاه (بشرحی که در ذیل یادداشت شماره ۱۳ نوشته شد) امر فرموده بودند بر طبق قانون لباس متحدالشکل عامه اتباع ایران (باستثناء طبقات خاصی) کلاه لبه دار و جامه بین المللی بپوشند در اینموقع که جمع کثیری زوار در مسجد جمع بودند آخوندی بنام « شیخ بهلول » محرك فتنه بزرگی شد و بمنبر رفته مسئله کلاه را عنوان کرد و زبان به انتقاد گشوده خلق را به نافرمانی و تحصن در آستانه دعوت کرد و با سوء ادب از مقامات عالیه انتقاد کرد .

گرچه در آنجمع از طرف خدام مسجد بر حسب دستور مرحوم آقا میرزا طاهر متولی که از سادات جلیل القدر و روشنفکر بود مأمور حفظ انتظامات بودند او راجع کردند ولی مفید نیفتاد و آن شیخ که معلوم نبود از طرف چه عوامل داخلی یا خارجی تحریک شده است جمعی را با خود همراه کرده قرار گذاشتند در مسجد بست بنشینند و تالفو فرمان تحصن را ادامه دهند .

شاه بمحض رسیدن گزارش این واقعه در همان شب به مأمورین نظامی امر صریح کردند که اگر تا فردا صبح آن جماعت جاهل و اغوا شده را متفرق نکنند هر آینه بیلا ترین مجازات نظامی (اعدام) گرفتار خواهند شد آنها نیز امر شاه را اطاعت کرده به عنف و جبر جماعت را متفرق ساختند و شیخ دیوانه فرار کرده بافغانستان گریخت و غائله خاتمه یافت . از هر طرف دولت مأمورین انتظامی به رسیدگی و تعقیب محرکین و فتنه انگیزان

مشغول گشتند و بعضی اشخاص از جمله مرحوم اسدی نایب التولیه استان قدس متهم بتحریرک و فساد گشته اعدام گردید و چند نفر از علماء مقتدر روحانی مقیم ولایات مانند مرحوم آقا زاده شیخ محمد کفائی از مشهد بطهران و مرحوم آقا سید حسین قمی به عتبات عالیات و مرحوم سید نور الدین الحسینی از شیراز بطهران آمدند تا مبادا در ولایات با غوغای عوام الناس اتفاق سوئی روی بدهد .

بنده نویسنده در آذرماه همان سال ۱۳۱۴ برای سرکشی مدارس خوزستان در اهواز بودم تلگرافی از آقای محمود جم نخست وزیر بمن رسید که حسب الامر زود تر به طهران بیایم بنده نیز دهسپار طهران شده در اواخر همان ماه بمركز رسیدم فوراً بحضور شاهنشاه احضار شدم و در دفتر موقتی خود جنب خیابان کاخ مرا بحضور پذیرفته و فرمودند : «چندی قبل پیشنهادی کرده بودید که برای حل قضیه حجاب و حصول آزادی نسوان اقدامات لازمی مطابق برنامه معین انجام دهید ولی من در آن وقت موقع را مناسب ندانسته گفتم تا بهار آینده که هوا مساعد باشد این برنامه بتأخیر افتد ولی اکنون لازم می دانم که در این باب تأخیری نکرده و فوراً در صدد انجام برنامه باشید زیرا باوقایعی که اخیراً در مشهد بوقوع پیوسته ، اشخاصی مقصر مجازات شده اند موانع مفقود و مقتضیات موجود است » بعد از استماع اوامر شاهانه قرار بر آن شد که روزی یک مجلس رسمی ترتیب بدهیم که در آن مجلس درملاط عام شخص ایشان باتفاق علیاحضرت ملکه پهلوی ووالاحضرتان شاهدخت شمس و اشرف دختران نیک اختر شاهنشاه حضور بهم رسانیده مراسم توزیع تصدیقنامهها و دیپلمها بعمل آید . این بنده بارعایت امکانات موجود پیشنهاد کردم که در عمارت نو بنیاد دانش سرای تهران (خیابان روزولت) که تازه ساختمان آن پایان رسیده بود این چنین انجمنی بنام جشن فارغ التحصیلی سنتی معارف تشکیل شود .

شبی در هیئت وزرا شاهنشاه رو بوزیر معارف کرده سؤال کردند مجلس جشن معارف کی خواهد بود ؟

عرض کرد (روز چهاردهم دی) چون روز مهود رسید به تفصیلی که دریادداشت ۱۷ دی ماه ذکر شد مجلس جشن تشکیل گردید و آئین آزادی زنان و رفع حجاب انجام گرفت البته بعضی از روحانیون برخلاف آیه کریمه «ولایبتدین زینتهن الاماظهر منها» از آنجا که این عادت بطول ایام جنبه افراط و مبالغه حاصل کرده بود ، طبعاً ناراضی بودند ولی علماء روشنفکر بحکم عقل سلیم و شرع کریم نظر به فاعلیت مختارانسان معتقد بودند . گفتند هر کس درعمل رفع حجاب به مسئولیت خود مایل به آن باشد بخنوار است .

بحمدالله درعهد فرخنده شاهنشاه آریامهر نهضت آزادی بانسوان بشمر رسیده و عموم زنان ایران ازبرکات حقوق متساوی مدنی و سیاسی و اجتماعی بامردان برابر و برخوردار وزن و مرد متفقاً در تحت رهبری شاهنشاه بسوی ترقی و سعادت رهسپارند .

باش تا صبح دولت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است